

تحلیلی بر بازتاب چرایی و چگونگی ابعاد و وجوه اعمال قدرت سیاسی شاه عباس در روایت‌های سفرنامه نویسان عصر صفوی

مجتبی ذهابی دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان
فریدون الهیاری، استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده‌ی مسئول)*
علی اکبر کجیاف، استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

چکیده

سفرنامه‌های دوره‌ی صفوی، در کنار بازتاب ابعاد و وجوه متنوعی از حیات اجتماعی- سیاسی ایران عصر صفوی، روایتی پراهمیت و البته متمایز از چگونگی اعمال قدرت سیاسی در دوره‌ی شاه عباس به دست می‌دهند که دارای مولفه‌های قابل تاملی است. روایت سفرنامه‌نویسان، نشان می‌دهد که مرکزیت بخشیدن به شاه در یک نظام سیاسی شاه محور، در کنار تضعیف کانون‌های دیگر قدرت، چگونه می‌تواند رویکردهای پیشین را در جهت ارائه‌ی تجربه‌ای متمایز از سیاست‌ورزی و اعمال قدرت سیاسی متحول سازد و نیروهای موجود را در جهت رسیدن به اهداف مورد نظر به تحرک وادارد. همچنین تحلیل محتوای روایت‌های سفرنامه‌نویسان نشان می‌دهد که الگوی مورد نظر شاه عباس در مسیر اعمال قدرت که آمیزه‌ای از کنش‌های مذهبی، سیاسی و اقتصادی بود، هم ریشه در سنت‌های پیشین سیاست و اعمال قدرت در ایران داشت و هم در خود، برخی اقتضائات نوین را جای داده بود که حاصل تحولات عمیق در نظام بین‌الملل بود. بنابراین چه آمد؛ در این پژوهش تلاش بر این است تا با روشی توصیفی- تحلیلی، ابتدا تاملی در ساختار قدرت و سیاست در دوره صفویه صورت بگیرد و آنگاه با تحلیل محتوای سفرنامه‌های این دوره، تبیین مناسبی از چرخش سیاست و قدرت در دوره‌ی شاه عباس به دست داده شود.

کلید واژه‌ها: عصر صفویه، حکومت، قدرت، شاه عباس اول، سفرنامه‌ها.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۳

*E-mail: f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

مقدمه

سفرنامه نویسان دوره‌ی صفوی با نگاهی از بیرون، توصیفاتی از ساختار سیاسی- اجتماعی صفویان به دست می‌دهند که در نوع خود متمایز و متفاوتند. ساختار سیاسی شاه محور که بر اساس آموزه‌های سنتی موجود در بنیان‌های تئوریک آن، شاه به بالاترین و مهمترین عنصر سیاسی- اجتماعی مبدل می‌شد و همواره هاله‌ای از تقدس را دور خود می‌دید، برای نخستین بار در معرض مشاهده‌ی این ناظران قرار گرفت و تقریباً، بیشترین شگفتی را نیز در میان آنان رقم زد. در واقع، نهاد شاهی برای سیاحان و سفرنامه نویسان عصر صفوی به مسئله‌ای مهم مبدل شده بود که می‌توانست زمان‌های طولانی را به منظور تدقیق و تأمل در ارکان آن اختصاص داد. با درک و دریافت بهتر این نهاد سیاسی، امکان شناخت بهتر ساختار سیاسی- اجتماعی ایران فراهم می‌آمد؛ و این نکته‌ای بود که در این سفرنامه‌ها، به وفور مورد توجه قرار گرفت. آنچه که از نگاه و قلم اینان بعدها در آثاری با محتوای سفرنامه‌ای به ثبت رسید، صرفاً کتاب‌هایی با محتوای مشاهده‌ی سطحی از یک جامعه‌ی شرقی نبود، بلکه در خود جزئیاتی از مهمترین حوزه‌های جامعه‌ی ایرانی را جای داده بود که سنت تاریخ‌نویسی رسمی ایرانی قادر به بازتاب آن به صورتی مستقیم نبود. از این جهت، محتوای این آثار، بازتابنده‌ی وضعیتی بود که ایران در این دوره تجربه می‌کرد. در این میان، وضعیت حکومت صفویان در زمان شاه عباس بازتابی ویژه در این سفرنامه‌ها یافت.

اگر چه تا حدودی می‌توان دوره‌ی حکومت شاه عباس را نخستین دوره‌ی مواجهه‌ی بیشتر جامعه‌ی ایرانی با اروپاییان دانست و تقریباً از همین دوره است که در نتیجه‌ی تحولات بین‌المللی و نیز اتخاذ شیوه‌های متمایز در سیاست‌ورزی و اعمال قدرت، راه برای حضور این نیروهای خارجی در ایران گشوده می‌شود و ایران با تمامی مولفه‌های ساختاریش، در معرض مشاهده‌ی آن‌ها قرار می‌گیرد. در این زمینه ذکر یک نکته را نباید فراموش کرد و آن این‌که در این دوره، به نسبت ادوار بعدی، یعنی زمان جانشینان شاه عباس، سفرنامه‌های اندکی به رشته‌ی تحریر درآمد، اما سفرنامه نویسان بعدی توانستند وضعیت موجود زمان حضور خود در ایران را با دوره‌ی شاه عباس مقایسه کنند و به این نتیجه برسند که دوره‌ی شاه عباس از منظر چگونگی اعمال قدرت، دوره‌ی متمایزتری به شمار می‌رفت. تا برخی مولفه‌های ساختاری جامعه‌ی ایران تجربه‌های مناسب‌تری را پشت سر بگذراند. بنابراین می‌توان در لابه‌لای روایت این سفرنامه‌ها، تمایزات و تفاوت‌های دوره‌ی شاه عباس را با دیگر دوره‌های تاریخ صفوی، از منظر چگونگی اعمال قدرت رصد نمود. تقریباً تمامی سفرنامه‌نویسان دوره‌ی صفوی بر این

نکته تاکیدی قابل تأمل داشته‌اند که رویکردهای سیاسی و چگونگی اعمال قدرت توسط شاه عباس با دوره‌های قبل و بعد از او تفاوت‌هایی داشته است. سرکوب کانون‌های موازی قدرت، اتخاذ رویکردهایی معطوف به توسعه با در پیش گرفتن تسامح دینی، جایگزین نمودن نیروهای غیرایرانی به جای ایرانیان در رأس نهادهای مهم، اتخاذ شیوه‌های مناسب در برابر نهاد مذهب و علمای شیعی و عواملی از این دست را می‌توان مهمترین مولفه‌هایی دانست که از منظر سفرنامه نویسان دوره صفوی، شیوه‌های اعمال قدرت سیاسی شاه عباس را نسبت به دوره‌های قبل و بعد از وی متمایز می‌ساخت. بنابراین، برای فهم بهتر تمایزات اعمال قدرت سیاسی در دوره شاه عباس، تاملی مختصر در باره‌ی بنیان‌های نظری سیاست و قدرت در سنت سیاسی پیشامدرن در ایران، ضروری است. این تحلیل‌های تئوریک از ساختار سیاست و قدرت در ایران، که دوره صفوی تقریباً نمونه‌ی کاملی از این شیوه‌ی حکمرانی بود، می‌تواند در فهم مناسبات سیاسی این دوره راهگشا باشد و کارکردهای آن‌ها را در درون ساختار کلی اجتماعی- فرهنگی- اعتقادی- تاریخی بازنمایی کند و نشان دهد که مولفه‌های قدرت مانند تلاش برای کسب مشروعیت، نهادسازی‌ها، پرداخت ایدئولوژی‌ها و تنوع و تکثر ابزارهای اعمال قدرت در دنیای سنتی پیشین چگونه به یاری حاکمان می‌آمدند و راه را برای اعمال قدرت آن‌ها هموار می‌کردند.

پیشینه‌ی پژوهش

در این پیشینه‌ی پژوهش، با توجه به رویکرد مقاله‌ی حاضر، ضرورت دارد که به دو حوزه‌ی مطالعاتی و برخی پژوهش‌های مهمی که در این دو حوزه انجام شده‌اند، اشاره شود. هم به برخی پژوهش‌ها و مقالات که در حوزه‌ی سیاست‌ورزی و حکمرانی در دوره‌های پیشامدرن به ویژه دوره‌ی صفوی در ایران ارائه شده است و هم پژوهش‌هایی که در آن‌ها، سفرنامه‌ها و بازخوانی و نقد محتوایی آن‌ها از منظر سازوکار سیاست و قدرت در ایران عصر صفوی، مورد نظر بوده‌اند. فارغ از کتاب‌ها و آثار نظریه‌پردازانی مانند محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۷۹) و سید جواد طباطبایی (۱۳۸۶)، طباطبایی فر (۱۳۸۴)، و برخی آثار دیگر، که به صورتی ویژه و تئوریک، سیاست و قدرت را در تاریخ ایران مورد واکاوی قرار داده‌اند. در این‌جا به برخی پژوهش‌های دیگر نیز اشاره خواهد شد که در دو بعد سیاست و قدرت در ایران و نیز بازتاب سیاست‌ورزی و حکمرانی عصر صفویه در سفرنامه‌ها به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند. لازم به یادآوری است که هیچ کدام از این پژوهش‌ها به صورتی مستقیم به بازتاب چگونگی اعمال قدرت سیاسی شاه عباس در سفرنامه‌ها نپرداخته‌اند؛ اگر چه محتوای این پژوهش‌ها، بنابر ماهیت

موضوعی آن‌ها، از اشاره‌هایی به این حوزه خالی نیست. سعید حجاریان (۱۳۷۴)، در مقاله‌ای با عنوان ساخت اقتدار «سلطانی»، آسیب‌پذیری‌ها: بدیل‌ها تلاش کرده است تا به صورتی مبسوط، ساختار سیاسی شاه محور و ارکان و ابعاد آن را بررسی کند و ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها، آسیب‌پذیری‌ها و بن‌مایه‌های آن را مورد تأمل قرار دهد. این پژوهش، اگر چه اشاره‌ای به منابع سفرنامه‌ای ندارد، اما در آن چه که به ساختار قدرت سلطان محور مربوط می‌شود، حاوی اشاره‌های قابل تاملی است. پژوهش حسن شمسینی غیاثوند (۱۳۸۳)، نیز با عنوان *پهلویها و سلطانیسم ماکس وبر: بررسی نظریه «سلطانیسم» ماکس وبر در تحلیل ساختار حکومت پهلوی* یکی از پژوهش‌هایی است که با استناد به آراء و اندیشه‌های ماکس وبر، به عنوان یکی از مهمترین جامعه‌شناسان سیاست، به تبیین مهمترین بنیادهای مشروعیت در ساختار شاه محور حکومت پهلوی پرداخته است و تلاش کرده است تا با ارائه‌ی تحلیل‌ها و تبیین‌های ماکس وبر، این بعد از حکومت پهلوی در ایران را تحلیل کند. *علی رانی و فرهاد شایگان‌فرد (۱۳۸۹)*، نیز در پژوهشی با عنوان *فرهنگ سیاسی ایران و مولفه‌هایش*، تلاش کرده‌اند تا با نگاهی جامعه‌شناسانه، بنیان‌های حکومت سلطانی و شاه محور را به عنوان کهن‌ترین الگوی حکومت در ایران را از درون ساختار اعتقادی، فرهنگی، دینی و تاریخی ایران جست‌وجو کنند و تأثیر هر کدام از این مولفه‌ها را در قوام و دوام این الگوی حکمرانی در ایران به دست بدهند. در حوزه‌ی پژوهش‌هایی نیز که بر اساس محتوای سفرنامه‌های دوره‌ی صفوی، به بازپرداخت ساختار سیاست و قدرت در ایران پرداخته‌اند و این حوزه را از منظر چشم این ناظران خارجی مورد واکاوی قرار داده‌اند، می‌توان به پژوهش محسن مؤمنی و علی اکبر کجیاف (۱۳۹۱) با عنوان تأثیر ناهشیار جمعی در استبداد حکومت صفویه از دیدگاه شاردن اشاره کرد. نگارندگان در این پژوهش، تلاش کرده‌اند تا زوایای قدرت و سیاست صفویان را از منظر شاردن، سیاح معروف عصر صفوی مورد ارزیابی و تدقیق قرار دهند. اگر چه محور اصلی این پژوهش تحلیل نگاه شاردن در باره‌ی سازوکارهای نهادهای قدرت در ایران به ویژه دوره‌ی دوم صفویه است، با وجود این، محتوای مقاله به صورت عمیق، به چگونگی اعمال قدرت و اصول و موازین آن نپرداخته است؛ اگرچه محتوای آن از اشاره‌هایی به این حوزه نیز خالی نیست. مقاله‌ی «*فرا تحلیل رهیافت‌های تبیین استبداد ایرانی (پیش از انقلاب اسلامی)*» اثر نویسندگان علی کریمی و وحید ذوالفقاری (۱۳۹۲) یکی دیگر از پژوهش‌هایی است که در یک قالب زمانی نسبتاً وسیع، به ساختار سیاسی ایران قبل از انقلاب اسلامی پرداخته است و در تلاش بوده است تا مهمترین ارکان و مولفه‌های این ساختار را از منظری تئوریک واکاوی کند. همچنین، *علی رضایی‌پناه و سمیه شوکتی مقرب (۱۳۹۵)* در مقاله‌ای با عنوان *تحلیل کیفیت بازنمایی مقام سلطنت در گفتار سفرنامه‌نویسی*

عصر صفوی تلاش کرده‌اند تا کلیت ساختار سیاسی ایران عصر صفویه را بر اساس محتوای سفرنامه‌ها مورد ارزیابی قرار دهند. در این اثر اشاره‌های کوتاهی به تحولات مهم در حوزه‌ی اعمال قدرت سیاسی در عصر شاه عباس شده است اما تمرکز اصلی نگارندگان، مبحث کلی‌تری را در همین چارچوب دنبال کرده است.

بنیان‌های تئوریک قدرت و سیاست در ایران عصر صفوی

به طور نسبی، اغلب مورخان، عالمان علم سیاست و پژوهشگران حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی-تاریخی دوره‌های اخیر که در حوزه‌ی بررسی بنیان‌های تئوریک سیاست در سنت سیاست و قدرت پیشامردن ایران به ویژه در عصر صفوی وارد شده‌اند، به بنیادهای باستانی-تاریخی این سنت سیاسی اشاره کرده‌اند و به عنصر شاه، به عنوان مهمترین رکن سیاست و قدرت در تمام تاریخ ایران، از منظرهای گوناگون پرداخته‌اند و نیز مهمترین شالوده‌ها و بنیان‌های مشروعیت‌بخش قدرت وی را واکاوی نموده‌اند. (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲-۷؛ کاتوزیان، ۱۳۷۲: مقدمه؛ هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۵-۲۹؛ ماهرویان، ۱۳۸۱: ۲۲-۱۰) یکی از مهمترین گزاره‌های تاریخی‌ای که از جانب این متفکران مورد تأیید و تاکید قرار گرفته است این است که مهمترین آبشخور و بنیان این شیوه‌ی سیاست‌ورزی و حکمرانی را می‌بایست در ایران باستان جست‌وجو کرد که با بازخوانی‌های مکرر و مدام، جای خود را نیز در تاریخ ایران بعد از اسلام با قدرت تمام گشود و راه را بر ارائه‌ی هر ساختار ممکن یا موجود سیاسی دیگری بست. در این الگوی تاریخی مبتنی بر حکومت پادشاهی، شاه ماورای طبقات مردم قرار داشت و خدا او را برگزیده بود تا اراده وی را در زمین اعمال نماید. شاه به فضیلت گزینش الاهی و جود و ممتاز و یگانه بود. وی هیبت و شان خدای ایرانیان را منعکس می‌ساخت و در نتیجه این منزلت مقامی فوق طبیعی داشت (کندی ادی، ۱۳۸۱: ۵۱؛ طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

در این انگاره‌های کهن، شاه به مثابه‌ی مهم‌ترین عامل پیوند دهنده‌ی آسمان و زمین و نیز مهم‌ترین عنصری که خداوند تمشیت امور جهان را با حضور وی ممکن دیده بود، شناخته می‌شد. در واقع، شاه به دلیل داشتن حمایت فره ایزدی و این که حلقه سلطنت را از اهورامزدا می‌گیرد، موجودی الهی بود که قدرت آن نه بر اساس حمایت مردم بلکه دارای منشاء الهی و در بالاترین جایگاه اجتماعی-اجتماعی-سیاسی قرار داشت. پادشاهی در نظر ایرانیان چه پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی، یک عطیه یزدانی و عنایت ازلی بوده که به شخص یا خاندانی تعلق می‌گرفت. بنابراین، خاندان یا فرد

خاصی بنا بر خواست اهورایی این مأموریت را دریافت می‌کرده است (مؤمنی، ۱۳۹۰: ۴-۶؛ طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۴۶).

اگر چه تا پیش از روی کار آمدن صفویان، کاربست‌ها و کارکردهای این الگوی نیرومند، در تمامی ادوار تاریخ ایران به حیات خود ادامه داد و تقریباً می‌توان گفت هیچ دوره‌ای از تاریخ قبل از صفوی در ایران از ارائه‌ی خوانش‌هایی مکرر از این الگو خالی نبود، با وجود این، صفویان روح تازه‌ای در این الگو دمیدند و نه تنها مجدداً در تلاش برآمدند تا ارکان و مولفه‌های آن را بازخوانی کنند بلکه تا آنجایی که امکان‌پذیر بود، به تقویت بنیان‌های آن پرداختند. این تقویت از رهگذار نگرش ایدئولوژیکی آنها به مذهب تشیع فراهم آمد؛ اگر چه مقام مذهبی ایشان مانع از صبغه پادشاهی حکومتشان نشد. مقام بلند ملی و دینی پادشاهان هم تغییری نکرد و با تجدید عظمت ایران در عهد صفوی و حرمت مذهبی که شاهان این سلسله داشتند یکبار دیگر تمام اعتقادات قدیم در این باره تجدید شد (صفا، ۱۳۴۶: ۷۷-۷۶). بنابراین، آن چه مسلم بود اینکه، بنا بر نظریه حق الهی، شخص حاکم بر اساس حکم و حمایت خداوندی حکومت می‌کرد و قوانینی که پادشاه اعلام می‌کرد، علاوه بر ابعاد سیاسی-حکومتی، اهمیتی مذهبی نیز می‌یافت و جنبه‌ی تقدسی آن ارتقا می‌یافت. در چنین بستری، عدم مقاومت در برابر پادشاه وظیفه مذهبی تلقی می‌شد. به این گونه، به خداوند میرا، یعنی پادشاهانی که دارای جایگاه بالایی هستند و مشروعیت آنان وابسته به مردم نیست، بلکه آنان مشروعیت خود را از آسمان‌ها می‌گیرند. تبدیل می‌شد و این خداوند میرا از هر اشتباه و خطایی مصون بود (اندرووینست، ۱۳۷۱: ۸۴).

منشاهای قدرت و مشروعیت در دوره صفوی از دیدگاه سفرنامه نویسان

چگونگی اعمال قدرت از جانب پادشاهان صفوی امری نبود که از چشم‌انداز دقیق سیاحان و سفرنامه نویسان اروپایی پنهان بماند. برای آنان همواره تأمل در پایه‌های مشروعیت شاهان صفوی، تاریخی بودن و اسطوره‌ای بودن مشروعیت شاهان، ساز و کار نهادهای قدرت، بنیان‌های مشروعیت‌بخش آن، توانایی‌ها و ضعف‌های آنان در تقابل با بحران‌های موجود، هماهنگی یا تقابل آن‌ها با دیگر کانون‌های قدرت و عواملی از این دست همواره به عنوان یک مسئله‌ی جدی مطرح بود.

این نکته از نخستین مواجهه‌های سیاحان اروپایی با حکومت صفویه، یعنی دوره‌ی شاه اسماعیل و در نتیجه‌ی مشاهده‌ی نوع رفتارهای متقابل نهاد شاهی با ساختار اجتماعی و بالعکس مورد توجه این ناظران قرار گرفت. بر این اساس، نخستین گروه از این‌ها، ونیزیانی بودند که دوره‌ی انتقال قدرت از

آق‌قویونلوها به شاه اسماعیل را احتمالاً مشاهده کرده بودند و روند تثبیت قدرت شاه جدید را دریافته بودند. بنابراین، می‌توان گفت که ونیزی‌ها نخستین کسانی بودند که آشکارا به تقدس پادشاهان صفوی اشاره می‌کنند. ماریا آنجولو در مورد شاه اسماعیل می‌نویسد «این شاه را به‌خصوص سپاهیان‌ش می‌پرستند و بسیاری از آنان، بی‌جوشن و زره می‌جنگند. از مردن در راه سرور خود خرسندند. دیگران او را پیغمبر می‌دانند، اما همین قدر مسلم است که همه معتقدند که او نخواهد مرد» (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۸۱: ۳۴۴). این وجه نامیرایی و انسان‌خدا پنداری شاه در افواه عوام در ایران، اگر چه سابقه‌ای دیرینه داشت اما حداقل در دوره‌های پیش از صفویان، این ذهنیت تا حدودی تقلیل یافته بود و شاه در مقام بالاترین شخصیت مملکت، تصویری خداگونه، این سان که در دوره‌ی صفویه رواج و شایع شد، کمتر داشت. به این نکته، چند تن دیگر از سفرنامه نویسان هم اشاره می‌کنند. یک بازرگان گمنام ونیزی هم که شاهد این قضایا بود اشاره می‌کند. «نام خدا در سراسر ایران فراموش شده است و فقط نام اسماعیل را به خاطر سپرده‌اند و ایرانیان می‌گویند: «لا اله الا الله اسماعیل ولی الله» (همان: ۴۵۶).

این مسئله البته در تحلیل برخی دیگر از سفرنامه نویسان در ادوار متاخرتر صفویان از منظر دیگری نیز مورد توجه قرار می‌گرفت. به عنوان نمونه، سانسون، با تحلیل گرایش‌های دینی و ماورایی سلاطین صفویه، آن را صرفاً در خدمت اعمال قدرت و حکمرانی آنان می‌دانست و معتقد بود که بذل توجه این سلاطین به امورات دینی و مذهبی و در رأس انجام شعائر و مناسک دینی قرار گرفتن آن‌ها در دوره‌ی صفوی، تلاشی بود در جهت مشروعیت بخشی به قدرت خود نزد طبقات اجتماعی و البته روحانیت و علمای شیعه (سانسون، ۱۳۴۶: ۲۰۲-۲۰۱). اولتاریوس نیز با اشاره به موقعیت شاه در ایران اشاره می‌کرد که «ایران یک سرزمین پادشاهی‌ست که تمامی مورخین به حق از آن با عنوان پادشاهی سلطنتی نام برده‌اند؛ زیرا شاه ایران داراری بیشترین قدرت‌هاست و می‌تواند آن‌چه را که اراده می‌کند سریع به اجرا درآورد. او می‌تواند قانونی را وضع و بلافاصله بدون نظر دیگران آن را لغو کند. می‌تواند زندگی و موجودیت افراد حتی نزدیک‌ترین اشخاص به خود را نابود کند. از این رو، زبردستان شاه گونه‌ای فرمانبرداری چاکرانه نسبت به او دارند زیرا می‌دانند که خون آن‌ها هر چند بی‌گناه هم باشند مانند گوسفند قربانی ریخته خواهد شد» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۳۱۸). علاوه بر این وجه رعب‌آور و هراسناک و خوف‌انگیز موقعیت شاه که در بدنه‌ی اجتماعی ایران نریق می‌شد، بعضاً برخی سفرنامه‌نویسان توصیفات متمایزتری را نیز از نحوه‌ی برخورد مردم با شاه روایت می‌کردند که با این روایات پیش‌گفته در تناقض بود. به عنوان نمونه، تکتاندر فوندریابل صحنه‌هایی از مواجهه مردم با شاه

را این‌گونه توصیف می‌کند: «وقتی شاه از شهر یا دهکده‌ای می‌گذشت مردم عادی از هرسو می‌دویدند و مردان و زنان و کودکان دایره‌وار جمع می‌شدند و دست یکدیگر را می‌گرفتند و در حالیکه برسم خودشان جست می‌زدند می‌رقصیدند و می‌خواندند. در وسط هر حلقه دو یا سه نفر بودند که دهل داشتند داشتند و آن‌را به سبکی خاص می‌نواختند. این دهل‌ها به نوعی طبل‌های ما شباهت دارد که یک طرف آن‌را با پوست پوشانده‌اند و با چهار حلقه برنجی زینت شده است. این اجتماعات مردم برای خوشامد گرفتن به شاه و جشن گرفتن ورودش به وسیله رقص و آواز و فریادهای شادمانی ترتیب می‌یافت» (فلاندر، ۱۳۵۱: ۵۵).

وینچنتو دالساندری پس از اشاره به بی‌کفایتی شاه طهماسب می‌نویسد: «هر چند انتظار می‌رود شاه مردی منفور باشد، عشق و احترام مردم به او باور کردنی نیست. مردم او را نه همچون شاه بلکه مانند خدا می‌پرستند (همان: ۴۵۶) میکِل مِمِبِرِه نیز می‌گوید: «صوفی‌ها، شاه‌طهماسب را پیامبر خود می‌دانند» (ممبره، ۱۳۹۳: ۳۰) کمپفر می‌گوید «شاه مقدس است. نوعی تقدس آمیخته با احترام که فطری شاه است و با تولد او همراهی و ملازمه دارد» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴) آندره دولیه دل‌اند می‌گوید تمام رعایای شاه از بزرگ و کوچک، در جلو او به خاک می‌افتادند و او را خدایی برای خود می‌شمردند. (دولیه دل‌اند، ۱۳۵۵: ۹) پیتر دلاواله با وجود علاقه‌اش به شاه عباس اول (۹۹۵ - ۱۰۳۸ ق) می‌گوید «چیزهایی به شاه‌عباس نسبت می‌دهند که فقط برازنده خداوند است و بس» (دلاواله، ۱۳۸۴: ۲۰).

علاوه بر تأمل در این بنیادهای تئوریک، یکی دیگر از مهمترین حوزه‌هایی که در ارتباط با مسئله‌ی چگونگی اعمال قدرت سیاسی شاه صفوی از جانب سفرنامه نویسان مورد تأکید قرار می‌گرفت، قدرت نامحدود شاه در حوزه‌ی سیاست عملی و کنترل نامحدود وی بر ارکان اجتماعی و نهادهای سیاسی - اجتماعی بود. به این مسئله، برخی سفرنامه نویسان از خلال مقایسه‌هایی که میان نظام سیاسی در ایران و اروپا انجام می‌دادند، می‌پرداختند. به عنوان نمونه، اولتاریوس با اشاره بر نقش و جایگاه شاه در نظارت بر ساختار قدرت موجود، نقش شاه آر در تنظیم و انسجام این موقعیت برجسته می‌کند و نظم مستر را پدیده‌ای کاملاً تحت تأثیر اراده و قدرت وی می‌داند: «ایران به ایالات متعدد تقسیم می‌شود و شاه به وسیله عمال خود یعنی خوانین، سلاطین، داروغه‌ها، کدخدایان، کلانتران و وزیران بر این سرزمین سلطنت می‌کند. لقب شاه را سلطان به هر کسی که بخواهد اعطا می‌کند و آن‌ها را بر ایالات می‌گذارد. به همین دلیل بسیاری از مردان در جنگ‌ها شرکت می‌کنند و خود را به خطر می‌اندازند تا بلکه به مقام خانی و یا شاهزادگی و دیگر مقامات بلندپایه برسند. این مقام در ایران موروثی نیست و اگر چه فرزندان این مقامات از امکانات ویژه‌تری برخوردار خواهند شد اما موقعیت و

مقام پدر را به ارث نخواهند برد و اگر خود با انجام امور و فعالیت‌ها و کارهای مهمی، موقعیتی به دست نیاوردند و یا اینکه مشمول مرحمت شاهانه نشوند، بر همان موقعیت پیشین باقی خواهند ماند. بنابراین بعضاً شاه، شاهزادگان و افراد مورد نظر را بر ایالات می‌گمارد تا در آن‌جا حاکم مطلق باشند اما اگر مورد سوطن شاه قرار گرفت تمام امتیازات قبلی از وی گرفته خواهد شد.» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۳۱۸).

کمپفر هم روایت می‌کرد که «در بقیه جهان قدرت دولت یا با توافقی رسمی و شناخته شده یعنی توسط قانون اساسی محدود می‌شود یا موانعی غیر متعارف و در عین حال، غیرقابل غلبه در راه آن وجود دارد. اما پادشاه صفوی برخلاف آن‌چه گفته شد به هر کاری مجاز است و هیچ رادع و مانعی در سلطنت خود نمی‌شناسد. شاه صفوی ایران از حقوقی کاملاً نامحدود و مستقل در اعمال قانون برخوردار است» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۱۴). دلواله نیز شیوه حکومت در ایران را بسیار مستبدانه معرفی می‌کند: «می‌توان گفت که هیچ حکمرانی در جهان مستبدتر از شاه ایران نیست» (دلواله، ۱۳۸۴: ۱۸۱-۱۸۰). شاردن نیز در توصیف نوع حکومت در ایران ابتدا متذکر می‌شود که «در ایران، هیچ‌گونه شورای دولتی وجود ندارد» اما در عین حال، یادآور می‌شود «یک چیز هست که گاهی می‌توان در برابر اراده امیر و حاکم به میدان و مصاف آورد و آن مذهب است؛ زیرا قوانین شرع برتری دارد» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۱۵۴). این در واقع همان نکته‌ای است که برخی محققان تاریخ دولت در ایران به مثابه‌ی اصلی غیرقابل چشم‌پوشی از آن نام برده‌اند و بر این دیدگاهند که پذیرش شریعت به عنوان محدوده‌ی قوه‌ی قضایی و اجرایی حکمت اصلی بود که دولت‌ها آن را مدام پیش چشم داشتند و به عنوان نمونه حکومت نمی‌توانست جزای شرعی را حذف یا افزایش و کاهش دهد. بنابراین، دولت در مواجهه با نهاد مذهب عهده‌دار سه وظیفه بود. حمایت از امت اسلامی در برابر ملل غیر مسلمان، حمایت از ملت مسلمان در برابر الحاد و تحمیل زندگی درست منطبق با موازین شریعت. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۲۲)

شاردن همچنین نوع حکومت ایران را این‌گونه شرح می‌دهد «نوع حکومت ایران، سلطنتی، استبدادی و مطلق است و همه قدرت در دست یک تن است و وی چه از نظر امور روحانی و چه از از نظر امور مادی و دنیوی سلطان مافوق و صاحب اختیار تمام و کمال جان و مال رعایای خویش است. مطلقاً هیچ سلطانی در جهان به اندازه شاه ایران قادر مطلق نیست، زیرا آن‌چه وی دستور می‌دهد دقیقاً اجرا می‌شود بی آنکه به عمق امور یا اوضاع و احوال جاری توجه شود. گرچه مثل روز روشن باشد که غالب اوقات کمترین عدالتی در این دستورها مراعات نشده است، غالباً حتی معقول هم نیست. هر حکمی بکند بی درنگ اجرا می‌شود حتی در حالت مستی که از یک قرن تاکنون شاهان ایرانی بسیار به

آن حالت می‌افتند و مجازات حتی بزرگان نیز بدون هیچ محکمه یا اثبات جرم انجام می‌شود. (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۱۵۴).

علاوه بر آن چه که به شاه و ساز و کار حکمرانی و حکومت‌داری وی مربوط می‌شد، سفرنامه نویسان، بعد دیگری از تاثیرات این اعمال قدرت را در سطح اجتماعی، مورد تأمل قرار می‌دادند و تلاش می‌کردند تا با تحلیل مناسبات حاکم بر رفتار اجتماعی و نیز تأثیر نهادهای قضایی و سیاسی بر حیات اجتماعی مردم ایران، به تبیین بهتری از این مناسبات اجتماعی دست یابند. در این زمینه، کمپفر نیز معترف بود که حقوق در ایران به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱. حقوق عرف که متکی است به رویه‌های قضائی رایج در یک محل که دیوان بیگی یا داروغه‌ها، پروای آن را دارند؛ ۲. حقوق شرع که به عهده صدر قضاات روحانی است که «حاکم شرع» نامیده می‌شدند؛ زیرا عالم شرع یا مجتهد قدرتی داشت که به سختی با قدرت شاه رقابت می‌کرد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۹). وی همچنین با در نظر گرفتن کارکردهای نهاد تاثیرگذاری مانند مذهب، تحلیل می‌کرد که «تمام صاحبان مقامات عالی دینی... از نظر حیثیت و احترام در درجه‌ای بعد از کسی قرار دارند که عالم به کتاب است و مجتهد لقب دارد. این لقب حاکی از حد اعلای روحانیت و پیشوایی بی‌چون و چند بر مؤمنین است. نه عنایت خاص شاه و نه همراهی و همدلی روحانیون یا بزرگان هیچ‌یک در رسیدن به این مقام مؤثر نیست... فرمانروا تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همت گمارد. برحسب آن چه گفته شد، مجتهد نسبت به جنگ و صلح نیز تصمیم می‌گیرد؛ بدون صلاحدید وی هیچ کار مهمی که در زمینه حکومت بر مؤمنین باشد صورت نمی‌پذیرد» (همان: ۱۲۶-۱۲۵). این اشاره‌ها به موازی شدن قدرت نهاد مذهبی با نهاد شاهی البته در دوره‌ی دوم حکومت صفوی شدت بیشتری گرفته بود. در سطور پایین‌تر این مقاله اشاره خواهد شد که از منظر همین سفرنامه‌نویسان یکی از مهمترین دستاوردهای شاه عباس در چگونگی اعمال قدرت سیاسی، تضعیف همین نهادهای موازی قدرت بود؛ امری که در دوره‌ی دوم حکومت آن‌ها از منظر دید سفرنامه‌نویسان پنهان نمانده بود و به عنوان یک مسئله‌ی حیاتی در تداوم قدرت و حکمرانی صفویان در این دوره‌ها مطرح بود. با در نظر گرفتن این نکته‌هاست که گفته‌های کمپفر معنای دیگری پیدا می‌کند. وی برای توجیه حق دخالت مجتهد در امور سیاسی، چنین استدلال می‌کند: «هر گاه لازم لازم باشد که مسلمانان طبق مشیت الهی هدایت شوند، پس ناگزیر خدا باید اراده‌اش را به یکی از مردم فانی، اعلام دارد. ولی کیست که برای این کار شایستگی دارد؟ آیا این شخص یکی از رؤسای دنیوی است که به خاک و تن بستگی دارد؟ چنین قالبی نمی‌تواند جای مناسبی برای عنایت مخصوص ذات باری باشد، مشیت خدایی فقط بر کسی تجلی می‌کند که عمری را در معنویت گذرانده و با چشم

پوشیدن از لذات دنیوی، دل را مهبط انوار الهی کرده باشد..... اما شاه که خداوند، زمام رعایا و اداره کشورش را به دست او سپرده است باید از زبان مجتهد وقت نیت و مشیت او را دریابد» (همان: ۱۲۶). ظاهراً این توجیه برای مجبور بودن شاه به اطاعت از مجتهدان، کمپفر را راضی نکرده است؛ چون در ادامه می‌نویسد: «اما درباره احترامی که شاه صفوی به مجتهد می‌گذارد این را می‌توان گفت که قسمت زیادی از آن متصنع است و در این کار، شاه پروای مردم را می‌کند؛ زیرا پیروی مردم از مجتهد تا بدان پایه است که شاه صلاح خود نمی‌داند به یکی از اصول غیرقابل تخطی دین تجاوز کند و یا در کار مملکت‌داری به کاری دست بزنند که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند» (همان: ۱۲۸-۱۲۷).

شاه عباس و الگوی اعمال قدرت سیاسی وی در آئینه‌ی سفرنامه‌های دوره

صفوی

در آنچه تا کنون آمد تلاش شد تا برخی از مهمترین ارکان و بنیان‌های سیاست و قدرت در ایران عصر صفوی از منظر نگاه سفرنامه‌نویسان این دوره مورد واکاوی قرار بگیرد. اهمیت این مسئله در پژوهش حاضر از آن جهت بود که ساز و کار اعمال قدرت سیاسی در ایران علاوه بر پاره‌ای آبخورهای اسطوره‌ای- تاریخی، بر پاره‌ای اقدامات عملی در بستر اجتماعی نیز استوار بود که در ادوار مختلف حکومت صفوی، این دو بعد از حکومت‌داری و اعمال قدرت را تحت تأثیر قرار می‌داد. فراز و فرود این مسئله، در درجه‌ی نخست به اقتدار شاه و چگونگی بهره‌گرفتن وی از امکانات موجود در جهت افزایش اقتدار بود. در ادامه، تاکید و تمرکز این پژوهش، بر رویکردها و سیاست‌ورزی‌ها و اعمال قدرت‌های شاه عباس خواهد بود و تلاش خواهد شد تا با تحلیل محتوای روایت‌هایی که سفرنامه‌نویسان به دست داده‌اند، تفاوت‌ها و تمایزهای رویکردی در حوزه‌ی اعمال قدرت سیاسی در دوره‌ی شاه عباس مورد تأمل قرار بگیرد. به نظر می‌رسد که بنابر آنچه که سفرنامه‌نویسان گزارش داده‌اند، چگونگی اعمال قدرت سیاسی از جانب شاه عباس به عوامل و شرایط بسیار پیچیده و در هم‌تنیده‌ای وابسته بود که کنترل هر یک از این مولفه‌ها و تلاش برای به خدمت درآوردن همه‌ی آنها ذیل فرمان شاه دوره‌ی حکمرانی شاه عباس را متمایز و متفاوت از ادوار قبل و بعد از وی ساخته بود.

روشنی‌های سفرنامه‌نویسان برای بیان تمایزات و تفاوت‌های شاه عباس از منظر

شیوه‌های اعمال قدرت

روشی که سفرنامه‌نویسان عصر صفوی برای تحلیل و تبیین بهتر ساختار سیاسی این حکومت در نظر داشتند این بود که تداوم ویژه‌ای را که در حیات نهادهای مقتدر سیاسی- مذهبی- دیوانی مشاهده می‌شد در نظر بگیرند و وضعیت آن‌ها را در ادوار ابتدایی، میانی و پایانی حکومت صفویه مدنظر داشته باشند. این عامل و بازنگری و مقایسه، به آنان کمک می‌کرد که وضعیت همه جانبه‌ی جامعه‌ی ایرانی را که به صورت کامل تحت تأثیر نهاد شاهی و چگونگی اعمال قدرت آن‌ها قرار داشت بهتر تبیین کنند و به نتایجی برسند که تحولات این دوره‌ها را بهتر نمایان می‌سازد. بنابر چنین رویکردهایی است که برخی پژوهش‌گران در تقسیم‌بندی این مراحل سه‌گانه و بازتاب آن در سفرنامه‌ها تحلیل کرده‌اند که مرحله‌ی نخست این تحولات، دوره شاه اسماعیل تا لحظه برآمدن شاه عباس یکم را شامل می‌شد؛ دوره‌ی دوم، دوران حکومت شاه عباس یکم؛ و مرحله‌ی سوم، از دوره شاه صفی تا سقوط خاندان صفویه. نخستین مرحله از حیات حکومت صفویان، مرحله تغییر و تطابق بود که در طول آن، عملکردهای مسئولان اصلی دولت به‌درستی تعریف نشده بود. در طول مرحله دوم، مدیریت دولت صفوی بر اساس مبانی شاه عباس بازآرایی شد و مرحله سوم نیز عصر سقوط آن است (Jackson, 2006: 351) and lockhart, 2006: 351) اهمیت دوره‌ی سلطنت شاه عباس در تاریخ تحولات صفویه به گونه‌ای بود که سفرنامه‌نویسان، دوره‌ی میانی این تقسیم‌بندی را کاملاً به دوره‌ی حکمرانی وی اختصاص می‌دادند و با بررسی مولفه‌های تأثیر گذار بر شیوه‌های اعمال قدرت وی، دو دوره‌ی قبل و بعد از آن را در مقایسه با این دوره، همراه با ضعف‌ها و آشفتگی‌های بیشتری می‌دیدند.

سفرنامه‌نویسان، چه همزمان با روی کار آمدن شاه عباس و چه در دوره‌های بعدی که کارنامه‌ی سیاسی وی را مورد بازبینی قرار می‌دادند، به روشنی متوجه شده بودند که شاه عباس، به منظور اعمال قدرتی متمایز، هم لازم دیده بود تا ارکان قدرت خود را مورد تجدید نظر قرار دهد و هم پایه‌های مشروعیت قدرت خود را به گونه‌ای دیگر مورد توجه قرار دهد. در واقع، روایت سفرنامه‌نویسان که در اثر مقایسه‌های پی‌درپی شاه عباس با شاهان قبل و بعد از وی بدست آمده بود، حاکی از این نکته‌ی پراهمیت بود که در زمان شاه عباس تغییری در مبنای قدرت و مشروعیت رخ داده بود؛ او دیگر مانند حاکمان پیشین، صرفاً به امکانات قبیله‌ای وابسته نبود؛ بلکه برای پشتیبانی، به نظام‌های نویی وابستگی داشت که از مؤلفه‌های غیرقبیله‌ای و کارکردی گرفته می‌شدند. یک اصطلاح مناسب برای جامعه

صفوی، همان است که امروزه شایسته‌سالاری نام دارد؛ به آن معنا که مسئولان تا حدود زیاد بر مبنای ارزش و شایستگی‌شان منصوب می‌شوند؛ نه صرفاً بر اساس پیوندها و روابط. این جامعه، نه الیگارش و نه آریستوکراسی بود. نجیب‌زادگان به دلیل پدرانشان مورد احترام قرار می‌گرفتند؛ اما برای به دست آوردن مقام، باید ارزش خود را نیز ثابت می‌کردند (Savory, 2003: 183).

علاوه بر این، این شاه عباس بود که در سایه‌ی یک تجدیدنظر اساسی در چگونگی اعمال قدرت، می‌توانست در حوزه‌ی واقعیت‌های سیاسی- اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی نیز بالاترین درجه از تمرکز و تثبیت را به نمایش بگذارد، مرزهای امن ایجاد کند، نهادهای نویی معرفی نماید، تجارت را آسان سازد و از هنر و معماری پشتیبانی کند. او کمتر به استیلای مبتنی بر تغلب و تقدیرگرایی صرف می‌اندیشید؛ هرچند در آغاز، سیاست خارجی قوی خاندان صفویه را برجسته کرد (Cotterell, 2011: 170). سیاستی که شاه عباس یکم معرفی می‌کرد، اهمیت فراوانی به کنش و تعامل میان دولت صفوی و اقلیت‌های غیرمسلمان در سطوح متفاوت، مانند سطوح سیاسی و تجاری بخشید. آن سیاست، نشانگر گسستی بنیادین در تعصب دینی بود که از شاه تهماسب برجای مانده بود. سیاست نوین شاه عباس، از رواداری دینی نوع‌دوستانه نبود؛ اما فهم درست از مبنای قدرت، او را به این سو گرایش داده بود. فارغ از این عوامل درونی و تأثیر آن‌ها بر چگونگی اعمال قدرت توسط شاه عباس، برخی پژوهش‌گران، تحولات بین‌المللی در سطح جهانی و به تبع آن بیشتر در معرض مشاهده قرار گرفتن جامعه‌ی ایرانی در دوره‌ی شاه عباس را یکی از عوامل پراهمیت در این راه برشمرده‌اند و بر این عقیده‌اند که تا سال ۱۶۰۰ م ایران، با اینکه به‌عنوان سرزمینی کهن و پذیرای دین شناخته شده بود، اما برای اروپایی‌ها تا حدّ زیاد ناشناخته ماند. بنا نهادن سلسله صفویه همگام با پایان سده شانزدهم، به ایجاد کنجکاو نویی در کشور و رهبر کاریزمای آن، شاه عباس، انجامید؛ اما بیشتر خبرهای این پیشرفت، از رهگذر خبرهای دست دوم به غربیان اروپایی و نیز از طریق آنان، منتشر می‌شد. با آغاز سده هفدهم، اوضاع تغییر کرد؛ به‌طوری‌که قدرت‌گیری شاه عباس یکم و چشم‌انداز او، به سیاست خارجی پرتحرکی انجامید که فضای سیاسی و اقتصادی متمرکزی را ایجاد نمود. حکومت شاه عباس یکم، شمار فزاینده‌ای از سیاحان غربی را به خود جذب کرد؛ از دیپلمات‌ها گرفته که هدف ترغیب شاه برای پیوستن به نیروهای ضد عثمانی را در سر می‌پروراندند، تا مبلغان مذهبی و همچنین تاجران و مزدورانی که می‌خواستند آینده خود را به نیکی رقم بزنند. (Matthee, 2010: 137-138)

بنابراین، از همان ابتدای شکل‌گیری شاخه‌های حکومت شاه عباس، تمامی ارکان قدرت وی،

رویکردهای مذهبی‌اش، پیوند وی با مناسبات اقتصاد جهانی، سیاست‌های وی در قبال کانون‌های موازی قدرت مانند روحانیت و قزلباشان، آزادی‌های مذهبی و غیره، تماماً به مسائلی مبدل شد که توجه بدانها ضرورتی تام و تمام می‌یافت.

اینک و با توجه به آن‌چه تاکنون آمد، برخی از مهمترین مولفه‌های مؤثر در چگونگی اعمال قدرت سیاسی شاه عباس از منظر سفرنامه‌نویسان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این مولفه‌ها هم عوامل درونی را شامل می‌شود و هم برخی عوامل خارجی را.

ایجاد امنیت در ایران

یکی از مهمترین اقداماتی که شاه عباس هنگام جلوس بر تخت سلطنت با آن مواجه شد، تعرض همسایگان غرب و شرق به بخش‌هایی از ایران بود. در تحلیل برخی از پژوهشگران معاصر اشاره شده است که این مسئله، به یکی از مهمترین دغدغه‌های شاه عباس تبدیل شده بود. در واقع او به دنبال ردیابی دو هدف عمده بود: نخست این‌که ایران را به حدی قدرتمند سازد که نیروهای عثمانی و ازبک را از خاک ایران بیرون راند و مرزهای آن را در برابر حملات آینده حفظ نماید و دوم این‌که ایران را از نظر اقتصادی موفق و مستحکم سازد (savory, 2003: 443-442). سفرنامه‌نویسان این عصر، همانند کمپفر و برادران شرلی نیز صحنه‌های فراوانی از امنیت‌آفرینی، خردورزی، تدبیر، رفاه آفرینی و سازماندهی ساختارها را در سطوح و ابعاد گوناگون از سوی شاهان صفوی بازنمایی نموده‌اند (شرلی، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۱؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵۸). این موضوع، زمینه را برای اشتهار شاه عباس کبیر، در سطح جهان فراهم نمود؛ به گونه‌ای که آنان با میل و حتی تمنا برای برقراری روابط، نمایندگان و سفرای خود را رهسپار دربار ایران کردند. بر پایه استدلال برخی سفرنامه‌های دوره صفویه، شاهان این خاندان چنان با تدبیر و نیرومند بودند که توانستند عثمانی‌ها را درگیر نموده، از ردگیری تصرفاتشان در اروپا بازدارند (شرلی، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۱).

برادران شرلی که به عنوان نزدیک‌ترین اروپائیان به شاه عباس، برای مدت‌های مدید می‌توانستند اعمال قدرت وی را در عرصه‌های مختلف مشاهده کنند، روایت‌های دیگری نیز به دست می‌دهند که صحنه‌ای بر این نکته می‌گذارد که مسئله‌ی چگونگی اعمال قدرت از جانب شاه عباس بر چه بنیان‌هایی استوار بود. این تاکید برادران شرلی، به ویژه آن‌جا که پای امنیت سراسری به میان می‌آمد، اهمیت بیشتری داشت. در سفرنامه‌ی آن‌ها آمده است که «یک وقتی اتفاق افتاد که شاه سفر می‌کرد و عادت

پادشاه بر این بود که هیچ وقت برای مال‌بنه و غیره به سایرین اجحاف و تعدی نمی‌نمود. هم خود و هم جمیع خدم و حشم او، مال و تخت روان از خود داشتند (همان: ۷۷).

نظارت بر بازار

در این ساختار سیاسی و با محوریتی که شاه در رأس نظام سیاسی- اجتماعی پیدا می‌کرد، بدیهی بود که تمامی تحولات موجود به نوعی به اقدامات و رویکردهای شاه ارجاع داده شود. بنابراین، اگر در دوره‌ی شاه عباس در نتیجه‌ی اتخاذ برخی رویکردهای اقتصادی، وفور مواد غذایی در بازارهای شهری مشاهده می‌شد، نشانه‌ای به سفرنامه‌نویسان می‌داد تا بر اساس آن، در کلیتی فراگیر، تمام رویکردهای سیاسی وی را به گونه‌ای دیگر تحلیل کنند و در مقایسه‌ای که میان دوره‌ی حکمرانی وی با دوره‌های قبل و بعد از وی انجام می‌دادند، به این نتیجه برسند که شیوه‌های اعمال قدرت وی به کلی متمایز و متفاوت بود. به عنوان نمونه، برادران شرلی، راوی برخی از این تحولات اجتماعی- اقتصادی بودند «در این مملکت، انواع فواکه وفور دارد. همچنین، گندم زیاد است و نان ارزان و سایر مأكولات هم به قیمت مناسب است... گاه‌گاهی پادشاه به لباس مبدل به بازار می‌رود که ببیند نظم شهر در چه حالت است» (همان: ۷۹-۷۷).

توصیفات دقیقی که کاتف، سیاح روس از وضعیت بازارها در برخی از شهرهای ایران مانند قم، کاشان و اصفهان، همزمان با دوره‌ی سلطنت شاه عباس به دست می‌دهد، نیز وضعیت نسبتاً پویای اقتصادی و همچنین وجود امنیت قابل توجه را در این شهرها نمایان می‌سازد. کاتف در این باره می‌نویسد که «در قزوین انواع خوراکیها و سبزی‌ها به بازار بود. و در میدان آن کودکان مشغول سواد آموزی بودند تعداد بازارها، کاروانسراها و باغ‌ها در این شهر بسیار پرتعداد و فراوانند. از دزدی و سرقت در قزوین چیزی ندیدم و باز در آن جا حیوانات وحشی مخصوص شاه نگهداری می‌شد» (کاتف، ۲۵۳۶: ۶۰). «در شهر قم بازار و کاروانسرا و انواع سبزی‌هاست. بدین ناحیت شمشیر و زره می‌سازند و جوشن‌ها را دو مرتبه آبدیده می‌کنند. نان قم هم بسیار خوب است» (همان: ۶۱) «شهر کاشان بزرگ و دارای بازار و کاروانسراست و محصول کاشان بسیار می‌باشد. پارچه‌های راه راه و شطرنجی ابریشمی و مخمل و زربفت ایرانی در کاشان تولید می‌شود. انواع سبزی‌ها فراوان است» (همان: ۶۱). در اصفهان میدانی صاف و بزرگ و همواری‌ست که در خود بازار، قهوه‌خانه، مهمانخانه، مسجد و ابنیه‌ی دیگری را

جای داده است. در این میدان از هر قومی اعم از ایرانی، هندی، ترکی، عرب، ارمنی، شاماتی، و کلیمی به داد و ستد «(کاتف: ۶۵).

اتخاذ تسامح دینی به مثابه‌ی عاملی در جذب سرمایه‌ی اقتصادی

رویکردهای تسامح‌گرایانه‌ی شاه عباس در قبال ادیان دیگر و پیروان آن‌ها که معطوف به توسعه‌ی تجارت و بازرگانی بود نیز از چشم این سفرنامه‌نویسان پنهان نمی‌ماند. این در واقع یکی از مهمترین و کلیدی‌ترین مسائلی بود که از نظر سفرنامه‌نویسان تفاوت رویکردهای سیاسی و معطوف به قدرت شاه عباس را در مقایسه با دو دوره‌ی قبل و بعد از وی نمایان می‌ساخت. به طور کلی، تسامحی که شاه عباس در قبال پیروان دیگر ادیان از خود نشان می‌داد نه با رویکردهای شاه طهماسب قابل مقایسه بود و نه به دوره‌ی دوم حکومت صفوی که قدرت روحانیون و علمای شیعه، بر قدرت شاه صفوی می‌چربید و کانونی موازی و چه بسا مقتدرتر از اقتدار شاه در درون نهاد قدرت صفویان ایجاد کرده بودند.

در سفرنامه گارسیا دسیلوا نمونه‌ای از همین موارد در باب شاه عباس آمده است. وی بیان می‌نماید که چگونه فرستادگانی همچون دون الکسیس دمنسز و شماری از روحانیون همراه وی، توانستند در ایران اقامت کنند و جواز ساختن کلیسا را از شخص شاه بگیرند. وی این موضوع را مطرح می‌کند که این سیاست مذهبی ملایم و روادار شاه عباس، سبب شد تا در اروپا و غرب زمزمه‌هایی در باب منش نیکوی این شاه صفوی در زمینه تسامح مذهبی بییچد و حتی شخص پاپ کلمان هشتم نیز به ستایش این امر پرداخته، سفرای مذهبی و مبلغان خود را رهسپار ایران نماید (دسیلوا، ۱۳۶۳: ۱۹۳ و ۱۶۱).

توجه به ارتش به عنوان مولفه‌ای مهم در چگونگی اعمال قدرت

تاورنیه از نظم دقیق و شدید و رعایت حقوق مردم در میان لشکریان شاه عباس تعجب می‌کند؛ این که چگونه یک لشکر چند صد هزار نفری از منطقه‌ای عبور کنند، ولی به یک نفر یا اموال یک نفر آسیب وارد نشود و حتی وقتی مردم یکی از دهات، از فوجی که فرماندهی آن به عهده حاکم استراباد بود شکایت کردند که میوه‌های باغ ما را چیده است بدون آن که پولش را بدهد، شاه عباس دستور می‌دهد تبری از وسط بینی آن فرمانده عبور دهند و او را در میان لشکر بچرخانند تا سایرین عبرت گیرند (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۲۶).

وی همچنین می‌نویسد که به انضباط شدید و پرداخت‌های به موقع به نظامیان، اردوهای منظم و یکپارچه، و توجه به وضعیت رعیت هنگام عبور و مرور لشکریان شاه اشاره می‌کند (همان: ۲۷). این نظم نسبی البته زمانی که جملی کارری در دوره‌ی شاه سلیمان از ایران دیدن می‌کرد، جای خود را به فساد قابل توجه در میان لشکریان داده بود. کارری روایت‌گر پاره‌ای از این فسادها بوده است. «موقع عصر در حال مراجعت به دیر خبر یافتیم که یوزباشی گرجی به تبریز رسیده است. با عجله تمام، همراه مالاشی به منزل یوزباشی رفتیم. پس از نیم ساعت انتظار، یوزباشی بیرون آمد و با دوازده نفر از ملازمان خود که غالبشان بی‌سلاح بودند سوار و آماده راه شدند. با وجود اینکه معمولاً یوزباشیها هزینه نگهداری یکصد سرباز از دستگاه شاه دریافت می‌دارند، باز برای اینکه هزینه زیادی نکرده و مبلغی برای خود اندوخته باشند فقط عده معدودی را مسلح و مخارجشان را تعهد می‌کنند» (کارری، ۱۳۴۸: ۳۷).

نتیجه

در آن چه که در این پژوهش آمد تلاش شد تا بر اساس روایت‌ها و گزارش‌ها مندرج در سفرنامه‌های اروپاییان عصر صفوی، تاملی بر بنیان‌ها و شاکله‌های اعمال قدرت سیاسی در دوره‌ی شاه عباس برود. آن چه مشخص شد اینکه بر اساس آن چه که سفرنامه‌نویسان گزارش داده‌اند، رویکردهای شاه عباس در حوزه‌ی قدرت و سیاست و ابزارها و امکانات وی در جهت اعمال قدرت سیاسی بر جامعه‌ی ایرانی، سبب شد تا این دوره به تنهایی، در زمره‌ی سه دوره‌ی مهمی قلمداد شود که سفرنامه‌نویسان در حوزه‌ی مطالعات صفوی، به تقسیم بندی آن دست زده بودند. در این بررسی و با تحلیل برخی بنیان‌ها و مولفه‌های مشروعیت بخش قدرت از منظر سفرنامه‌نویسان دوره‌ی صفوی، بر دوره‌ی شاه عباس تمرکز بیشتری شد و نتیجه‌ای که به دست آمد این بود که از منظر دید سفرنامه‌نویسان، عصر شاه عباس با دوره‌ای متمایز و متفاوت در تاریخ صفویان به شمار می‌رفت. و این تمایز و تفاوت، بیش از هر عامل دیگر، در نحوه‌ی اعمال قدرت و حکومت‌داری وی خلاصه می‌شد. محتوای آثار این سفرنامه‌نویسان همچنین نشان می‌داد که مولفه‌های تاثیرگذاری همچون اتخاذ تسامح دینی در روابط خارجه، سرکوب کانون‌های موازی قدرت مانند قزلباشان و تضعیف نهاد پرقدرتی همچون روحانیت شیعی و تقریباً به حاشیه راندن گفتمان علما در حوزه‌ی سیاست و قدرت در کنار پاره‌ای دستاوردهای عملی در بستر اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد، دوره‌ی وی را متمایزترین بخش از تاریخ صفویه ساخت.

منابع

- اولثاریوس، آدام (۱۳۸۵)، سفرنامه اولثاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران، انتشارات ابتکار.
- باربارو، جوزافا و دیگران (۱۳۸۱)، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۳) سفرنامه تاورنیه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.
- تکتا ندرفن، دریابل ژرژ (۱۳۵۱). ایتر پرسیکم، ترجمه محمود تفضلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰)، دین و سیاست در دوره صفوی، قم، انصاریان.
- دلاواله، پیتر (۱۳۸۴)، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع الدین شفا، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- دولیه دل‌اند، آندره (۱۳۵۵)، زیبایی‌های ایران، ترجمه محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب.
- دهباشی، علی (به کوشش)، (۱۳۶۲)، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، تهران، نگاه.
- سانسون (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.
- سیلوا ای فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳)، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، ترجمه: غلامرضا سمیعی، تهران: نو.
- سیوری، راجر (۱۳۸۷)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چ هفدهم، تهران، مرکز.
- سیاحت‌نامه شاردن (۱۳۴۵) ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.
- صفا، ذبیح ... (۱۳۴۶) آیین شاهنشاهی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۴) دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران. جلد اول، تهران: نگاه معاصر.
- کارری، جملی (۱۳۴۸)، سفرنامه کارری، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کاتف، فدت آفاناس یوویچ (۲۵۳۶)، سفرنامه کاتف، ترجمه و تصحیح محمد صادق همایونفر، تهران، انتشارات کتابخانه ملی.
- کرویس، دیرک وان در (۱۳۸۰) شاردن و ایران، ترجمه حمز اخوان تقوی، تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: شرکت سهامی انتشار خوارزمی، دوم.
- کندی ادی، سموئیل (۱۳۸۱) آیین شهریار در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن، (۱۳۷۹)، نظریه دولت در ایران، گردآوری و ترجمه: چنگیز پهلوان، تهران، نشر گویو

مؤمنی، محسن و علی اکبر کجیاف (۱۳۹۱)، تأثیر ناهشیار جمعی در استبداد حکومت صفویه از دیدگاه شاردن، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام « بهار و تابستان - شماره ۱۰ ممبره، میکله، (۱۳۹۳) سفرنامه میکله ممبره، مترجم ساسان طهماسبی، تهران، انتشارات یکتا پژوهش. ماهرویان، هوشنگ (۱۳۸۱)، تبارشناسی استبداد ایرانی ما، تهران: نشر بازتاب نگار. محمود، محمود (۱۳۵۳)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ۸ جلدی، ج اول، تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکا، وینست، اندرو (۱۳۷۱) نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشریه. تهران: نشر نی. هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آئین، تهران: نشر امیرکبیر. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران.

Savory, Roger, "Relations between the Safavid State and its Non-Muslim Minorities", Islam and Christian-Muslim Relations, 2003.

Jackson, Peter and Laurence Lockhart, The Cambridge history of Iran. 2006.

The Timurid and Safavid periods, Cambridge: Cambridge University Press, 2006.

Matthee, Rudi, Was Safavid Iran an Empire?, Journal of the Economic and Social History of the Orient, 2010.

Gani, Sirus, Iran and the West: A Critical Bibliography, New York: Kegan Paul, 1987.

Cotterell, Arthur, Asia: A Concise History, Singapore: John Wiley and sons (Asia) Pte. Ltd, 2011.

